

ساختار مَثَل گونه سخن، شیوه‌ای برای القای نظر و حذف «دیگری» در کلام

سعدی

دکتر جمیله اخیانی^۱، بهداد بیرانوند^۲، دکتر امیر مؤمنی هزاوه^۳

^۱دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه زنجان، ایران (نویسنده مسئول)

^۲دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زنجان، ایران

^۳دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی؛ دانشکده علوم انسانی، دانشگاه زنجان، ایران

چکیده:

«دیگری» مفهومی وابسته به هویت فردی است و هویت فردی فقط وقتی معنا پیدا می‌کند که با دیگران سنجیده شود. مفهوم «دیگری» حاصل معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی انسان مدرن است که زندگی و تجاربی متفاوت از انسان کهن دارد. این مفهوم که با ماهیت مباحث ادبی نیز سازگار است، می‌تواند مبنای تازه‌ای برای تحلیل آثار ادبی باشد و پنجره تازه‌ای به آثار ادبی بگشاید. یکی از انواع ادبی که می‌توان مفهوم دیگری را در آن کاوید و تابه‌حال از این جهت مورد توجه قرار نگرفته، «مَثَل» یا «ضرب‌المثل» است که به دلیل فقدان گفتگومندی منجر به حذف «دیگری» می‌شود. سعدی از شاعران و نویسندگانی است که هم از ضرب‌المثل استفاده فراوان کرده و هم در شیوه سخنوری کوشیده است کلام خود را به ساختار ضرب‌المثل نزدیک کند. وی با شناخت دقیق قابلیت‌های زبان فارسی و نیز ظرفیت‌های خاص مَثَل، بسیاری از سخنان خود را مثل‌واره ارائه و البته از این راه نظرات خود را به دیگران القا کرده است. او با استفاده از ویژگی‌های خاصی از ضرب‌المثل از جمله «مخاطب قرار دادن»، «هشدار دادن»، «استفاده از نام اشخاص مشهور»، «استفاده از طنز»، «استفاده از جادوی مجاورت»، «تحقیر کردن» و «تشبیه به حیوانات»، نظر خود را القا و خودآگاه یا ناخودآگاه «دیگری» را حذف می‌کند. در پژوهش حاضر ضمن تحلیل ساختار ضرب‌المثل، شیوه استفاده سعدی از این صورت ادبی به قصد حذف «دیگری» و القای هنرمندانه سخن به دیگران در گلستان و بوستان بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌گان: دیگری، ضرب‌المثل، مثل‌واره، سعدی و جادوی مجاورت.

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۹

^۱E-mail: j_akhyani@znu.ac.ir

^۲E-mail: b_behdad83@yahoo.com

^۳E-mail: am.hezaveh@znu.ac.ir

ارجاع به این مقاله: اخیانی، جمیله، بیرانوند، بهداد، مؤمنی هزاوه، امیر، (۱۴۰۰)، ساختار مَثَل گونه سخن، شیوه‌ای برای القای

نظر و حذف «دیگری» در کلام سعدی، زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز).

10.22034/PERLIT.2021.45783.3081

۱. مقدمه

ضرب‌المثل یکی از انواع ادبی است که نسبت قابل تأملی با مخاطب دارد. مفهوم مخاطب در مباحث سنتی ادبی، شناخته شده است. این مفهوم در بحث‌های جدید علوم انسانی قابل انطباق با «دیگری» است که در بحث‌های علوم اجتماعی، فلسفه و اخلاق کاربرد دارد. «دیگری» یعنی هر کس غیر از «من»؛ هر کس با «من» در ارتباط است و خصوصیت‌های ظاهری یا رفتار مرا می‌بیند یا سخن مرا می‌شنود. در واقع ظاهر و اعمال هر فرد وقتی معنا پیدا می‌کند که در مواجهه با «دیگری» باشد؛ بنابراین همه ویژگی‌های فردی از مشخصه‌های بیرونی مانند کوتاهی و بلندی یا زشتی و زیبایی گرفته تا ویژگی‌های درونی مانند دروغ‌گویی و راست‌گویی، حساست و بخشش، دزدی و امانتداری و... و نیز خصوصیتی که یک فرد برای خودش متصور می‌شود، در نقطه‌ای به نام «دیگری» تبیین و تفسیر می‌شود؛ چراکه این خصوصیات باید توسط شخص دیگری درک و بیان شوند و چنانچه «دیگری» نباشد، این مفاهیم بی‌معنا خواهند بود. «فرد آدمی که از طریق «می‌اندیشم» مستقیماً به وجود خود پی می‌برد، در عین حال وجود همه افراد دیگر بشر را نیز درمی‌یابد و دیگران را به منزله شرط وجود خود می‌شناسد. درمی‌یابد که خود نمی‌تواند هیچ باشد (بودن، به معنای اصطلاح شوخ بودن، شیرین بودن، حسود بودن) مگر آن که دیگران وی را چنین بشناسند» (سارتر، ۱۳۸۰: ۵۴-۵۵).

«دیگری» درست از آنجایی آغاز می‌گردد که در تقابل با «من» قرار می‌گیرد و به این ترتیب «دیگری» آینه‌ای برای «من» می‌شود؛ آینه‌ای که همه چیز «من» در آن آشکار است و مورد قضاوت قرار می‌گیرد. «دیگری بازتاب خود من است و باین حال به راستی بازتاب نیست. مماثل خود من است؛ باین حال مماثل به معنای معمول کلمه نیست» (هوسرل، ۱۳۸۱: ۱۸۸).

مفهوم «دیگری» توسط باختین به حوزه ادبیات وارد شده است. وی را «می‌توان یکی از مهم‌ترین نظریه پردازان و فیلسوفان زبان در قرن بیستم میلادی محسوب کرد که نظرات و دریافته‌های وی از زبان و ساختارهای چندبعدی روابط زبانی تأثیری مهم و چشمگیر در حوزه‌های علمی و زبان‌شناسی پس از وی برجای گذارده است» (غلامحسین زاده، ۱۳۸۷: ۲۳۶). وی با چاپ کتاب *مسائل بوطیقای داستایفسکی* (۱۹۲۹) تئوری «منطق گفتگویی» را با نام چندصدایی به جهان معرفی کرد» (هالکویست، ۱۳۷۹: ۷۲۷). در این کتاب وی «هم‌کنشی گفتگویی یا چندآوایی صداهای مختلف شخصیت‌ها در رمان‌های داستایفسکی را در برابر وابستگی تک‌گویی شخصیت‌ها به دیدگاه واحد مؤلف در رمان‌های تولستوی قرار می‌دهد» (کادن، ۱۳۸۰: ۱۱۷). «باختین رمان تک‌صدایی یا

هم‌صدایی را که همه صداهای خود را در یک جهان‌بینی واحد مؤلف می‌گنجاند و متن گفت و شنودی یا چندصدایی را که شامل تکثری از صداهای برابر است، با یکدیگر مقایسه می‌کند. او درباره آثار داستانیفلسفی می‌نویسد: این آثار مجموعه‌ای از شخصیت‌ها و سرنوشت‌های موجود در چارچوب جهانی یگانه نیست که از طریق آگاهی یگانه مؤلف که در آثارش آشکار می‌شود روشن شده باشند؛ بلکه دقیقاً تکثری از آگاهی‌های برابر و دنیاهای آن‌هاست که در این‌جا در وحدت مربوط به یک رویداد معین گرد آمده‌اند؛ درحالی که همچنان کیفیت ادغام‌نشونده خود را حفظ می‌کنند» (گرگی و نورالدین اقدم، ۱۳۹۵: ۱۸).

از نظر باختین «من با آشکار کردن خود بر غیر و از طریق شخص او و با کمک اوست که به خود آگاهی دست می‌یابم و خود می‌شوم. مهم‌ترین کنش‌ها- آن‌ها که بنیان خود آگاهی ما را تشکیل می‌دهند- تنها در رابطه با خود آگاهی دیگران که «شما» خطاب می‌شود، تعین می‌پذیرند. بریدن از دیگران، جدا کردن خود و حبس کردن خود از علل اساسی از دست دادن خویشتن خود است... در نتیجه هر تجربه درونی بر مرز بین خود و غیر خود استوار است. هر تجربه درونی‌ای در مواجهه با غیر است که تحقق می‌پذیرد و این مواجهه ذاتی هر تجربه درونی است... موجودیت انسان که شامل موجودیت درونی و بیرونی اوست عبارت است از ارتباط ژرف بودن یعنی ارتباط حاصل کردن، بودن یعنی بودن برای غیر و از طریق او برای خود» (تودوروف، ۱۳۷۷: ۱۵۰). وی راه شناخت دیگری را در گفتگو می‌داند و «معتقد بود که جامعه در شکل‌گیری شخصیت انسانی نقش اساسی را ایفا می‌کند. همچنین معتقد بود که زبان به بهترین نحو می‌تواند این ویژگی گفتگومندی را ظاهر کند» (همان: ۱۲۷ و ۱۲۸). در بستر این نظریه باختین سعی دارد روشن کند که همه صداهای باید در یک سطح و به یک میزان شنیده شوند و اگر غیر از این باشد این رابطه منجر به حذف «دیگری» می‌شود. یکی از صورت‌های ادبی که نسبت قابل تأملی با مفهوم «دیگری» و حذف آن دارد و تا به حال به آن پرداخته نشده، «ضرب‌المثل» است. در ساختار ضرب‌المثل ویژگی خاصی وجود دارد که آن را از صورت‌های دیگر ادبی متفاوت می‌کند و آن فقدان گفتگومندی است و نتیجه این فقدان گفتگو، گاه حذف «دیگری» است. منظور از حذف دیگری کنار گذاشتن مخاطب از چرخه گفتگو است؛ زیرا ضرب‌المثل غالباً فاقد گفتگومندی است و به همین دلیل در موارد بسیاری به حذف دیگری می‌انجامد. ضرب‌المثل با قدرت ویژه‌ای که در اقناع مخاطب (دیگری) دارد، باعث می‌شود باب گفتگو میان گوینده و شنونده بسته شود. این ویژگی همان است که قداماً از آن به «فصل الخطاب» تعبیر می‌

کردند و از قدرت زبانی و سیطره مفهومی موجود در ضرب‌المثل ناشی می‌شود؛ بدین معنا که موجب می‌شود مخاطب در مقابل آن تاب ایستادگی در خود نبیند و منطق آن را هرچند خردستیز باشد، بپذیرد؛ زیرا غالباً ضرب‌المثل‌ها حکیمانه جلوه می‌کنند و نتیجه تجربه و معرفت بسیار تلقی می‌شوند. به‌عنوان نمونه خردستیزی منطق موجود در ضرب‌المثل «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» و تقابل آن با استقلال فردی و... کاملاً آشکار است؛ اما چون این گزاره جامه ضرب‌المثل به تن دارد، در بیشتر مواقع روایی پیدا می‌کند و خردستیز بودن منطق آن زیر این جامه پوشیده می‌ماند و عموم مخاطبان با گوینده آن وارد گفتگو نمی‌شوند و به نادرستی مفهوم آن اعتراض نمی‌کنند؛ چراکه ضرب‌المثل است و لابد حکمتی در آن نهفته است! جایی که گزاره‌هایی چنین خردستیز به دلیل ضرب‌المثل بودن از تأثیر و نفوذ در مخاطب برخوردار می‌شوند، گزاره‌های خردپسند و حکیمانه جای خود دارند. خاستگاه این ویژگی، نسبتی است که زبان با پدیده قدرت دارد. اکو زبان را نوعی الگوی قدرت نامیده است. وی می‌گوید: «آنچه قدرت ایجاد می‌کند قوه سخن نیست؛ بلکه شکلی از قوه سخن گفتن است که در یک نظام یا در دستگامی از قواعد، یعنی زبان، منجمد شده است» (اکو، ۱۳۸۵: ۱۶۸). از نظر او زبان قدرت است؛ چون افراد را مجبور می‌کند کلیشه‌هایی از پیش‌شکل گرفته (از جمله خود کلمات) را به کار ببرند و از این‌رو انسان‌ها را بردگان زبان می‌نامد: «زبان آنچنان ساختار محتومی دارد که به ما بردگان زبان اجازه نمی‌دهد از آن آزاد و خارج شویم، چون هیچ چیز بیرون از زبان نیست» (همان: ۱۶۹). اگر سخن اکو درست باشد که هست، سخن او را می‌توان در باره ضرب‌المثل که نوعی از بیان «کاملاً منجمدشده» است، دارای روایی بسیار دید؛ چراکه ساختار ضرب‌المثل به‌هیچ‌روی قابل تغییر نیست و ما مجبوریم آن را به همان صورت «منجمدشده» به کار ببریم و از این‌رو ضرب‌المثل قدرت خود را بر ما اعمال می‌کند.

سعدی به مدد فهم عمیقی که از قدرت زبان داشته، قدرتمندی ضرب‌المثل را به‌خوبی دریافته بوده است؛ به همین دلیل از ضرب‌المثل با بسامد زیاد در آثار خود استفاده کرده و افزون بر آن کوشیده است برای تأثیرگذارتر کردن سخن خود، از ساختار مثل‌گونه در نمونه‌های متعددی از گفته‌ها و سروده‌های خود استفاده کند؛ به همین دلیل بسیاری از تعبیرات گلستان و بوستان بعدها در زبان فارسی جنبه ضرب‌المثل یافته است. یوسفی (۱۳۶۷: ۲۷۱) از این نظر سعدی را با شکسپیر مقایسه می‌کند که گفته‌اند «بیش از ۴۵۰ جمله از کلمات او در بیان عموم مردم راه جسته و مثل سایر شده است و قریب به دوهزار عبارت و شعر وی در ذهن مردم تربیت شده جای‌گزین است». وی اشاره

می‌کند که با یک مرور ساده فقط در *گلستان* ۲۳۵ جمله که در زبان فارسی و به‌ویژه در زبان اهل ادب حکم مثل پیدا کرده، یافته است (همان). ذوالفقاری (۱۳۹۱: ۱۰۵) نیز مجموع مثل‌های مشهور سعدی را ۲۱۱۵ می‌داند. مهارت سعدی در استفاده از این شگرد، به سخنش نفوذ و تأثیر ویژه بخشیده و در بسط قلمرو قدرت زبانی او تأثیر بسیار داشته است؛ قلمروی که به باور برخی، بسیار وسیع است و حتی زبان ادبی امروز ما را نیز دربرمی‌گیرد و ما را وامی‌دارد که «پس از هفتصد سال به زبانی که از سعدی آموخته‌ایم سخن بگوییم» (سعدی، ۱۳۸۶: چهارده، مقدمه فروغی). از طرف دیگر، تبحر سعدی در موجزگویی باعث شده است در موارد متعدد، کلام او خود ضرب‌المثل شود و میان مردم رواج یابد. این قبیل سخنان سعدی بیشترین ظرفیت اعمال قدرت زبانی را دارد؛ زیرا از شاعر و نویسنده‌ای بسیار مشهور و معتبر نقل می‌شود و شنونده را کاملاً مقهور و مجاب می‌کند. بر این اساس مسئله اصلی مقاله حاضر تبیین این نکته است که قدرت ایجادشده در برخی از سخنان مثل‌گونه سعدی، زمینه را برای حذف دیگری فراهم می‌کند و انسداد گفتگو را در پی دارد. سعدی با نزدیک کردن کلام خود به ساختار مثل، دانسته یا نادانسته خود را در جایگاه برتر قرار می‌دهد و دیگری را از ورود به گفتگو و تبادل اندیشه بازمی‌دارد. البته از منظر جامعه‌شناسی تاریخی می‌توان این امر را با هنجارهای حاکم بر روزگار سعدی متناسب دانست و به دلیل آن بر سعدی خرده نگرفت؛ اما هنجارهای اجتماعی امروزی که بیشتر مشوق گفتگو و در نظر داشتن «دیگری» است، با آن سازگار نیست. با این وصف در مقاله پیش رو کوشش می‌شود با نگاهی تازه به ضرب‌المثل و معرفی ویژگی‌های خاصی از آن که منجر به حذف دیگری می‌شود، ساختار مَثَل گونه کلام سعدی در *بوستان* و *گلستان* و چگونگی حذف دیگری با استفاده از این شیوه بررسی شود.

۲. پیشینه پژوهش

گرچه پژوهش‌های گوناگونی در باره مفهوم «دیگری» در آثار کلاسیک و مدرن فارسی انجام گرفته است، اما آنچه در باب بررسی این مفهوم در آثار سعدی انجام شده زیاد نیست و تنها به مقاله «تأثیر بافت بر هویت، بررسی رویکرد سعدی در مواجهه با دیگری در *گلستان*» از رضا زرین کمر و مرتضی حسینی (۱۳۹۶) منحصر می‌شود که در آن رویکرد سعدی میان خشونت و مدارا در دو بافت معلمی و عاشقی به‌عنوان مهم‌ترین شاخصه‌های هویت وی معرفی شده است. در باره مثل و مثل‌واره هم می‌توان از مقاله مفصل حسن ذوالفقاری با عنوان «مثل‌وارگی، راز ماندگاری و جاودانگی کلام سعدی برای نسل امروز» (۱۳۹۳) یاد کرد که به ویژگی‌های مشترک ضرب‌المثل‌ها

و مثل‌واره‌های سعدی شامل ایجاز و کوتاهی، جنبه‌های پند و اندرزی، و... پرداخته و سپس تمام ۱۹۵۶ مثل‌واره سعدی را آورده است؛ اما دربارهٔ مَثَل به‌عنوان یک صورت ادبی که توان حذف دیگری را دارد، در هیچ‌یک از آثار فارسی پژوهشی انجام نشده است.

۳. مَثَل

مَثَل در فرهنگ سخن (۱۳۸۱) به معنی «گفتاری کوتاه یا شایع و معمولاً در قالب بیانی کلیشه‌ای و بیان‌کنندهٔ حالتی نمادین با معنای عمیق و اندرزگونه و دارای مصادیق متعدد که موضوع یا روی‌داد مورد مجادله و بحث را به آن تشبیه می‌کنند»، آمده و با ضرب‌المثل، داستان، و داستان مترادف دانسته شده است. ذوالفقاری (۱۳۸۸: ۳۲) پس از نقل ده نمونه از مهم‌ترین تعاریفی که از «مَثَل» ارائه شده، آن را چنین جمع‌بندی می‌کند: «مَثَل جمله‌ای است کوتاه، استعاری، برگرفته از تجربیات روزانه با مضمونی حکیمانه، حاوی اظهارنظر یا عقیده‌ای کلی و پندآموز که به دلیل روانی الفاظ و روشنی معنی و موسیقی کلام میان مردم مشهور شده و آن را با تغییر جزئی یا بدون تغییر در گفتار خود به کار می‌برند و به آن استناد می‌کنند». مثل‌ها در هر جامعه انعکاس آداب و رسوم، اخلاق، فرهنگ، آئین‌ها، عادات و مناسبات اجتماعی آن مردم‌اند. «مثل‌ها به لحاظ کمی و کیفی نشان عظمت، وسعت علمی و فکری یک ملت یا یک قوم هستند. این مثل‌ها حاوی زبدهٔ افکار و آرای نسل‌ها و تجارب اشخاص دانا و آزموده است که در جوامع بشری رایج و به دلیل گیرایی و رسایی آن زبانزد می‌شوند» (ذوالفقاری، ۱۳۸۷: ۱۱۰). «اگر شیوهٔ اندیشیدن یک قوم کمتر به جانب منطق و اصول ثابت و بیشتر بر مبنای تجربهٔ فردی و درک اشراقی باشد، به این سو می‌گردد که از یک امر جزئی - اگر چند بار تکرار شود - یک نتیجه‌گیری کلی کند» (مقدمه بر حقیقت سمنانی، ۱۳۷۴: بی‌ص).

قبل از پرداختن به موضوع بحث یادآوری این نکته لازم است که سعدی تنها یک بار واژهٔ ضرب‌المثل را به کار برده و آن در گلستان و در حکایت طوطی و زاغی است که با یکدیگر هم‌قفس می‌شوند و هر یک ملول از مجاورت دیگری است: «این ضرب‌المثل بدان آوردم تا بدانی که صدچندان که دانا را از نادان نفرت است، نادان را از دانا وحشت است» (سعدی، ۱۳۸۶: ۱۳۷)؛ و روشن است که ضرب‌المثل در اینجا به معنی «تمثیل» است؛ نه ضرب‌المثل به معنای امروزی آن. اما برای ضرب‌المثل به معنای امروز سعدی از واژهٔ «مَثَل» استفاده کرده است:

سایرست این مثل که مستسقی نکند رود دجله سیرایش (همان: ۵۲۸)

حدیث جان بر جانان همین مثل باشد که زر به کان بری و گل به بوستان آری (همان: ۶۲۲)

علاوه بر آن، وی «مَثَل» را به دو معنی دیگر هم به کار برده است؛ یکی به معنای تمثیل؛ چنان‌که در بیت‌های زیر می‌بینیم:

حدیث صبر من از روی تو همان مثل است که صبر طفل به شیر از کنار مادر خویش
(همان: ۵۳۶)

و دیگر به معنی نمونه‌اعلی، مشهور و معروف:

سعدی به پاک‌بازی و رندی مثل نشد تنها در این مدینه که در هر مدینه‌ای (همان: ۵۹۵)

علاوه بر این‌ها، سعدی «مثل زدن» را به معنی تشبیه کردن به کار برده است:

دهان پرشکرت را مثل به نقطه زند که روی چون قمرت شمس‌ایست پرگاری (همان: ۶۲۱)

آری مثل به کرکس مردارخور زدند سیمرخ را که قاف قناعت نشیمنست (همان: ۸۱۵)

ضرب‌المثل‌ها ویژگی‌هایی دارند که موجب کاربرد همگانی آن‌ها می‌شود. پژوهندگان از زوایای مختلف به این ویژگی‌ها پرداخته‌اند. حسن ذوالفقاری با توجه به تعاریف ضرب‌المثل، ده ویژگی برای آن برمی‌شمرد: دارا بودن زیرساخت تشبیهی، جنبه استعاری داشتن، مبتنی بودن بر تجربیات، داشتن شهرت و روایی، داشتن جنبه اندرزی، ایجاز و کوتاهی، روانی لفظ و روشنی معنا، داشتن ساختار جمله‌ای، دارا بودن موسیقی درونی یا بیرونی، و داشتن مورد و مضرب (نک. ذوالفقاری، ۱۳۸۷: ۱۱۷-۱۱۹). در باره ویژگی آخر یعنی «مورد و مضرب» باید گفت شاید «داشتن مصداق‌های متعدد» توصیف دقیق‌تری از آن به دست دهد؛ به این معنی که ضرب‌المثل‌ها قابل تطبیق با مصداق‌های متعددند. به‌عنوان مثال وقتی می‌گوییم: «پایان شب سیه سپید است»، این شب می‌تواند شب واقعی، شب بیمار، شب فراق، و یا در دوران معاصر شب سیاسی باشد و همین قابلیت، یکی از عوامل جاری بودن ضرب‌المثل‌ها از گذشته تا امروز شده است. محسن ذوالفقاری (۱۳۸۸: ۶۶) نیز با بررسی ضرب‌المثل‌ها در دو سطح واژگانی و نحوی «تعدد روایات و تغییر شکل دادن مثل‌ها» را از دیگر ویژگی‌های آن‌ها می‌داند. علاوه بر این‌ها با نگاهی تازه ویژگی دیگری هم در ضرب‌المثل‌ها می‌توان یافت که زمینه را برای حذف «دیگری» فراهم می‌کند و می‌توان آن را «حرف آخر بودن ضرب‌المثل» نامید.

۳.۱. ضرب‌المثل: حرف آخر

از آن‌جا که ضرب‌المثل‌ها بر تجربه‌های نسل‌ها تکیه دارند، به تدریج به نوعی «قاعدۀ» و «قانون» غیر رسمی تبدیل می‌شوند و از این‌رو در گفتگو تبدیل به «حرف آخر» یا به تعبیر قدما «فصل الخطاب»

می‌شوند. به عبارت دیگر گوینده می‌تواند با کمک ضرب‌المثل به نوعی درستی حرف خود را اثبات کند و نظرش را به کرسی بنشانند. به نظر می‌رسد آنچه موجب تلاش سعدی برای تبدیل سخنش به «مثل» شده نیز همین است. سعدی با نزدیک کردن سخنش به مثل می‌کوشد مخاطب را اقناع کند و به اصطلاح حرف آخر را او بزند. نیز از آن‌جا که ضرب‌المثل‌ها همیشه بی‌اشتباه تلقی شده‌اند و معمولاً تغییری هم در ساختار اصلی‌شان ایجاد نشده است، بدون توجه به تفاوت‌های بین افراد یا امور برای همه چیز و همه کس حکم کلی صادر می‌کنند؛ از این رو اگرچه چراغ‌های تجربه تلقی می‌شوند و مانند نشانه‌هایی در راهند که می‌خواهند راهنمایی کنند؛ اما چون بدون در نظر گرفتن شرایط، تعارض‌ها و گوناگونی امور با اطمینان حکم کلی صادر می‌کنند؛ مجال تجربه را هم از دیگران می‌گیرند و این موضوع می‌تواند منجر به حذف دیگری شود.

۴. ساختار مثل گونه سخن و حذف دیگری در کلام سعدی

رابطه ادبیات و مثل دوسویه است: گاه مثلی از زبان مردم به شعر و نثر راه می‌یابد و گاه بیت یا جمله‌ای به خاطر ویژگی خاصی سینه‌به‌سینه می‌گردد و در ذهن و زبان مردم به ضرب‌المثل تبدیل می‌شود. سعدی از جمله کسانی است که هر دو سوی این رابطه را می‌توان در آثارش دید. «سعدی علاوه بر استفاده از مثل‌های رایج در آثارش، بسیاری از اشعارش به دلیل انطباق با شرایط مثل و ویژگی‌های آن مثل شده‌اند» (ذوالفقاری، ۱۳۹۱: ۱۰۶). ارسطو یکی از روش‌های اقناعی برای خطیب را «قرار دادن شنونده در چارچوب فکری مشخص» می‌داند (نک. ارسطو، ۱۳۷۱: ۲۴). از آن‌جا که بنیان فکری سعدی آمیختگی زیادی با مسائل اخلاقی و مذهبی دارد، وی برای ارائه توصیه‌های اخلاقی و مذهبی خود، علاوه بر جای دادن این توصیه‌ها در قالب حکایت‌های گوناگون، با نزدیک کردن کلام خود به «مثل» آن را به ذهن و زبان مردم نزدیک کرده و با استفاده از ویژگی‌های ذاتی این صورت ادبی، مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ چنان‌که بسیاری از حکایت‌های گلستان با یک مثل‌واره خاتمه می‌یابد؛ اما از نگاهی دیگر باید گفت گرچه مثل‌واره‌های سعدی متضمن نکات اخلاقی و مثبت فراوان هستند؛ اما چنان‌که اشاره شد، «مثل» می‌تواند محملی برای حذف «دیگری» واقع شود و سعدی در برخی موارد با استفاده از این ساختار، خودآگاه یا ناخودآگاه «دیگری» را نادیده گرفته است.

پیش از پرداختن به موضوع اصلی مقاله دو نکته را باید یادآور شویم: یکی این که توجه به این موضوع به معنی حذف همیشگی «دیگری» در گلستان و بوستان نیست. بعضی از حکایت‌های این

دو کتاب گفتگومحور است و صدای «دیگری» در آن‌ها به وضوح به گوش می‌رسد. مهم‌ترین این حکایت‌ها در *گلستان* «جدال سعدی با مدعی» (نک. سعدی، ۱۳۸۶: ۱۶۴-۱۷۰) است که هر یک از دو طرف به فراغ دل در باره برتری «توانگری» یا «درویشی» سخن می‌گویند و چون هیچ کدام مجاب نمی‌شوند، مرافعه به قاضی می‌برند و در پایان، داوری نهایی از قول او بیان می‌شود. حکایت‌های گفتگومحور در *بوستان* بیش از *گلستان* است و از جمله آن‌ها «حکایت در تدبیر و تأخیر در سیاست» (نک. همان: ۲۱۵-۲۲۰)، «حکایت در شناختن دوست و دشمن» (نک. همان: ۲۲۲-۲۲۳)، «حکایت در معنی رحمت با ناتوانان در حال توانایی» (نک. همان: ۲۲۸-۲۲۹) و... را می‌توان نام برد. دوم این که سخن گفته شده به این معنی نیست که همه ضرب‌المثل‌ها یا همه مثل‌واره‌ها موجب حذف «دیگری» می‌شوند؛ مثلاً وقتی کسی از ضرب‌المثل «یک دست صدا ندارد» استفاده می‌کند، نه تنها دیگری را حذف نمی‌کند، بلکه او را تشویق می‌کند که برای نتیجه بهتر با او همراه شود. به همین ترتیب چه بسیار از مثل‌واره‌های سعدی که امروزه تبدیل به ضرب‌المثل شده‌اند و به جای حذف «دیگری» او را با خود همراه می‌کنند؛ مثل‌واره «اندک‌اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی گردد» (همان: ۱۸۳) از همین قبیل است. آنچه در این مقاله مورد نظر است، ویژگی‌های خاصی از ضرب‌المثل است که زمینه را برای حذف دیگری فراهم می‌کنند و بررسی مثل‌واره‌های سعدی در *گلستان* و *بوستان* نشان می‌دهد که وی بسیاری از این ویژگی‌ها را در مثل‌واره‌های خود به کار گرفته است.

۵. ویژگی‌های حذف‌کننده «دیگری» در ساختار ضرب‌المثل

مهم‌ترین ویژگی‌هایی که در ساختار ضرب‌المثل زمینه را برای حذف فراهم می‌کنند و سعدی هم در مثل‌واره‌هایش آن‌ها را به کار گرفته عبارت‌اند از: «مخاطب قرار دادن»، «هشدار دادن»، «توصیه‌گری»، «استفاده از نام اشخاص مشهور»، «استفاده از جادوی مجاورت»، «استفاده از طنز»، «تحقیر کردن» و «تشبیه به حیوانات» که در ادامه به هر کدام می‌پردازیم، با این توضیح که ممکن است در هر کدام از این مثل‌واره‌ها هم‌زمان بیش از یک ویژگی وجود داشته باشد.

۵. ۱. مخاطب قرار دادن مستقیم

توجه به «مخاطب» در نظریات و تحلیل‌های ادبی ضروری است. «دریدا زبان ادبی را زبانی تعریف می‌کند که همیشه به دیگری خطاب شده است و نکته این جاست که این مخاطب دیگر همیشه غایب است» (نجومیان، ۱۳۸۶: ۲۱۵). پورنامداریان یکی از چهار عامل مؤثر بر تغییر و تحول انواع شعر و

حاکم بر ارتباط کلامی را مخاطبان شعر می‌داند: «مخاطب که به هر حال چه حاضر و چه غایب روی سخن با اوست، تأثیر قاطع بر عناصر سخن دارد و اوست که زمینه معنایی سخن و شیوه بیان آن را به اقتضای ظرفیت‌های علمی و هنری شاعر تعیین می‌کند. عدم تعقیدهای دستوری، واژگانی، معنایی و بلاغی و حتی روانی و نرمش موسیقایی در شعر تعلیمی و تغزلی و حماسی ناشی از فرض مخاطبان عام است و وجود انواع تعقید در قصاید مدح‌آمیز به سبب فرض مخاطبان اهل فضل درباری است» (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۳۹)؛ اما در ضرب‌المثل‌ها یک فرد خاص مخاطب قرار می‌گیرد و چون ضرب‌المثل‌ها تمامیت‌خواه هستند، هر مفهوم یا ایده‌ای که در این ظرف ریخته شود، اجازه نشو و نما را از مخاطب می‌گیرد و از او جز سکوت واکنشی نمی‌طلبد. علاوه بر آن وقتی فردی به‌طور مستقیم مخاطب ضرب‌المثل واقع می‌شود، با این خطاب درواقع نوعی اعمال قدرت بر او شکل می‌گیرد؛ چراکه رابطه یک‌طرفه‌ای خلق می‌شود تا سخن را به او بقبولاند و جای چون‌وچرایی برایش باقی نگذارد. سعدی از این ویژگی در مثل‌واره‌های خود در جای‌جای گلستان و بوستان استفاده کرده و اندرزهای اخلاقی مثل‌واره خود را با مخاطب قرار دادن شنونده به او ارائه داده است. به‌عنوان مثال وقتی می‌گوید:

تا نیک ندانی که سخن عین صواب است باید که به گفتن دهن از هم نگشایی

(سعدی، ۱۳۸۶: ۱۸۸)

می‌تواند مخاطب را در تردید این که ممکن است سخنش «عین صواب» نباشد به سکوت بکشانند و یا با گفتن این که:

به جای بزرگان دلیری مکن چو سرپنجه‌ات نیست شیری مکن

(همان: ۱۱۹)

با تأکید بر قدرت بزرگان و در نتیجه محکوم به شکست بودن هرگونه رویارویی با آنان، قدرت ذهنی و روحی مقابله با سخنان و رفتار حاکمان را از مخاطب سلب می‌کند و یا وقتی به مخاطب می‌گوید:

منت منہ که خدمت سلطان کنی همی منت شناس از او که به خدمت بداشتت (همان: ۱۷۱)

با مستقیم خطاب کردن به آن که به سلطان خدمت می‌کند و برجسته کردن چنین خدمتی و این که مخاطب باید خود را خیلی بخت‌یار بداند که چنین توفیقی یافته است، مانع گله و شکایت و

یا انتقاد مخاطب از شرایط خود می‌شود و درواقع حرف آخر را می‌زند و مجالی برای سخن باقی نمی‌گذارد.

۲.۵. هشدار دادن

یکی دیگر از ویژگی‌های ضرب‌المثل، هشدار دادن است. هشدار دادن ویژگی منفی‌ای شمرده نمی‌شود؛ اما معمولاً کسی که هشدار می‌دهد خود را بالاتر از آن‌که به او هشدار داده شده در نظر می‌گیرد. این برتری می‌تواند به دلیل سن، دانش، تجربه و... باشد؛ اما این ویژگی که قاعدتاً باید مثبت شمرده شود، با نگاهی دیگر می‌تواند منجر به حذف دیگری شود؛ چراکه هشداردهنده با به‌رخ کشیدن تجربه‌اش مجال تجربه کردن را از دیگری می‌گیرد و او را به اطاعت از همان تجربه خود فرامی‌خواند، در صورتی که در مسائل رفتاری مربوط به انسان از آن‌جا که انسان‌ها با هم متفاوت‌اند، لزوماً نتایج مانند یکدیگر نیستند. سعدی هم با مثل‌واره کردن سخنش و هشدار مستقیم به مخاطب هم خود را در موضع بالاتر قرار می‌دهد و هم مجال تجربه فردی را از شنونده می‌گیرد؛ به‌عنوان مثال وقتی می‌گوید:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود (همان: ۴۲)

نظر خود را مبنی بر ناممکن بودن تربیت فرزندی که والدین شایسته‌ای نداشته است بر کرسی می‌نشانند و به این ترتیب امکان تربیت فرزندی که از این موهبت محروم بوده است را از بین می‌برد و یا وقتی هشدار می‌دهد که:

به دریا مرو گفتمت زینهار و گر می‌روی تن به طوفان سپار (همان: ۲۹۶)

با بزرگ جلوه دادن خطرات احتمالی راهی نو یا شروع کاری تازه، می‌تواند فرد را از آغاز کاری که در آن مردد است یا دست‌یابی به تجربه‌ای تازه بازدارد. نمونه‌های زیر نیز از همین دست است:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است (همان:

(۴۱)

خلاف رای سلطان رای جستن به خون خویش باشد دست شستن (همان: ۶۴)

۳.۵. توصیه‌گری

بخش بزرگی از ضرب‌المثل‌ها بر مدار بایست‌ها و نبایست‌ها می‌چرخد؛ چراکه آن‌ها حاصل تجربه‌های گذشتگان‌اند که با گذراندن خوب و بد زندگی به بایست‌ها و نبایست‌هایی رسیده‌اند و

اکنون بر دیگران لازم می‌دانند که همین‌ها را «شایست و ناشایست» بشمارند. بسیاری از مثل‌واره‌های سعدی بر پایه بایست‌ها و نبایست‌هاست. در واقع امر و نهی در این مثل‌واره‌ها، گوینده را در مقام فرد مجرب بالادست قرار می‌دهد و شنونده خود را کوچک‌تر از آن می‌پندارد که بخواهد در باره اندیشه‌های نهفته در این باید و نبایدها کنکاشی کند و وارد گفتگو شود. به عبارت دیگر این ویژگی، رابطه قدرت محوری ایجاد می‌کند که گفتگو را حذف می‌کند و در نتیجه دیگری حذف می‌شود. مثلاً وقتی می‌گوید:

گر اندیشه باشد ز خصمت گزند به تعویذ احسان زبانش ببند (همان: ۲۴۸)

توان گفتگو درباره این موضوع و این که آیا از راه دیگری - مثلاً مقابله مستقیم - هم می‌شود با خصم رویارویی کرد و یا این که آیا همیشه و در هر جایی باید چنین کرد و یا این که آیا با این کار خصم گستاخ‌تر نمی‌شود و ... را از شنونده می‌گیرد و در واقع او را حذف می‌کند. نیز وقتی می‌گوید:

نباید بستن اندر چیز و کس دل که دل برداشتن کاریست مشکل (همان: ۸۴۸)

با تعمیم دادن تجربه خود مبنی بر دشواری دل‌کندن از دل‌بستگی‌ها و حتمی دانستن نتیجه، فرصت دست‌یابی به تجربه عاطفی را از مخاطب می‌گیرد و تجربه خود را برای همه کافی می‌شمارد. هم‌چنین وقتی می‌گوید:

برو شکر یزدان کن ای تنگ‌دست که دست عسس تنگ بر هم نیست (همان: ۳۷۰)

با برجسته کردن این موضوع که مشکلات بزرگ‌تر از تنگ‌دستی هم می‌تواند وجود داشته باشد و همین که به «بد» دچار هستی نه «بدتر» خودش جای شکر دارد، می‌کوشد مخاطب را قانع کند که از شکایت لب فرو بندد؛ چراکه این کار نوعی ناسپاسی تلقی خواهد شد و به این ترتیب مخاطب را به پایان دادن به گفتگو و رضایت به وضع موجود وامی‌دارد.

۵. ۴. استفاده از نام اشخاص مشهور

بسیاری از ضرب‌المثل‌ها با اشاره به افراد مشهور و داستان‌های زندگی آن‌ها ساخته شده‌اند. این نام‌ها این امکان را به استفاده‌کننده از ضرب‌المثل می‌دهند که هم تأثیرگذاری سخن را افزون کند و هم ساحت و جایگاه خود را به شخص مشهور نزدیک کند. سعدی نیز گاه در ساختن مثل‌واره‌ها همین کار را کرده است؛ به این معنی که با نام بردن از کسانی که مظهر خرد و حکمت شمرده می‌شده‌اند و نسبت دادن آنچه مورد نظر خود است به آنان، حرف آخر را زده و عملاً دیگری را حذف کرده است. مثلاً وقتی می‌گوید: «لقمان را گفتند: ادب از که آموختی گفت از بی‌ادبان» (همان: ۸۱) با

نزدیک کردنِ ساحت خود از نظر حکمت به لقمان و القای حکیمانه بودن سخن، و نظر ارائه شده، راه گفتگو را بسته است و یا وقتی می گوید:

چه نیکوزده است این مثل برهنم بود حرمت هر کس از خویشتن (همان: ۳۴۴)
با نام بردن از برهنم به عنوان مظهر دانایی و گفتن این بیت به کسی که به او بی حرمتی شده است، می تواند تقصیر را متوجه خود وی کند و زبان اعتراض وی به کسانی که به او بی حرمتی کرده اند را ببندد. نیز وقتی در گلستان می گوید:

آن نشیندی که فلاطون چه گفت مور همان به که نباشد پرش (همان: ۱۰۶)
با نسبت دادن سخن به افلاطون به عنوان مظهر خردمندی و حکمت، به شنونده القا می کند اگر کسانی هستند که با وجود تلاش به آنچه می خواهند نمی رسند، حتما حکمتی در کار است و چه بسا به نفع همه باشد که اینان همین گونه ضعیف باقی بمانند.

۵.۵. استفاده از جادوی مجاورت

جادوی مجاورت نامی است که شفیع کدکنی (۱۳۷۲: ۱۷) بر تأثیر هم نشینی واژه‌هایی با ساختار صوتی یکسان نهاده و آن را «یکی از مهم ترین عوامل تعیین کننده در تأثیرات زبانی و شیوه‌های بلاغی» می داند. وی انواع برجسته سازی را در دو گروه موسیقایی و زبانی تبیین می کند و گروه موسیقایی را مجموعه عواملی می داند که زبان ادبی را از زبان هنجار به کمک آهنگ و توازن ممتاز می سازد و در این مورد عواملی چون وزن، قافیه، ردیف و هماهنگی های آوایی را به دست می دهد. به اعتقاد او گروه زبانی مجموعه عواملی است که به اعتبار تمایز نفس واژگان در نظام جملات می تواند موجب برجسته سازی شود. او در این مورد عواملی چون استعاره، مجاز، ایجاز و جز آن را برمی شمارد (نک به شفیع کدکنی، ۱۳۶۸: ۷-۹). اما آنچه در اینجا اهمیت بسیار دارد، نقش مهم این جادوی مجاورت در شکل گیری بسیاری از حکمت‌ها و مثل‌ها است که شفیع بر آن تأکید می کند: «اگر نظام آوایی زبان فارسی یا عربی به گونه ای دیگر بود و جادوی مجاورت به شکل های دیگری خود را می توانست نشان دهد، بی گمان آن حکمت‌ها و مثل‌ها و فرمایشات بزرگان می توانست معنایی عکس معنای کنونی داشته باشد و چه بسیار از معیارهای ارزشی ما به نوعی دیگر ظهور می کرد و عکس نظام ارزشی امروز ما می شد» (شفیع کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۱). سعدی که استاد سجع است و گلستان او بهترین نمونه نثر مسجع است، به اهمیت این ویژگی کاملاً واقف است. وی در سطح واژگانی بهترین واژه‌ها و ترکیب‌ها را در پیوند با هم برمی گزیند و آن‌ها را چون

مرواریدهای مناسبی در رشته سخن می‌کشد. او در مثل‌واره‌های خود نیز با هم‌نشین کردن واژه‌های دارای سجع یا جناس در سطح ترکیبات یا جمله‌ها، هماهنگی و موسیقی‌ای ایجاد می‌کند که هم موجب در خاطر ماندن مثل‌واره‌اش شود و هم شنونده را مسحور این جادوی مجاورت کند و به او مجالی برای اندیشیدن به عکس آن یا چون و چرایی در باره آن ندهد. به‌عنوان مثال وقتی می‌گوید: هم آن کس که دندان دهد نان دهد (سعدی، ۱۳۸۶: ۳۳۸)

مجاورت جادویی و موسیقی‌ایجادشده از «آن»، «دندان» و «نان» و تکرار «دهد» که در اصطلاح بدیع «واج‌آرایی» نام گرفته است، چنان می‌تواند بر ذهن شنونده تأثیر بگذارد که او را مجاب کند که نیازی نیست برای فرزندآوری در این که آیا امکانات لازم برای بزرگ کردن و پرورش فرزند را دارد یا نه تأمل کند و مطمئن شود که خدا خود روزی او را تأمین خواهد کرد^۲ و یا وقتی می‌گوید: توانگری به قناعت، به از توانگری به بضاعت (همان: ۱۷۷)

با استفاده از موسیقی کلامی حاصل‌شده از تکرار «توانگری» و «به»، و سجع متوازی «قناعت و بضاعت» و نیز موسیقی حاصل از تساوی تعداد هجاها و کوتاهی و بلندی آن‌ها در دو پاره «توانگری به قناعت» و «توانگری به بضاعت» که کلام را به شعر نزدیک کرده است، می‌تواند تهیدستان را به داشتن «توانگری از نوع دیگر» دلخوش کند و تلاش برای توانگری مالی را کاری عبث به‌شمار آورد. نمونه‌های زیر را نیز می‌توان از همین دست دانست:

دروغ مصلحت‌آمیز به که راستی فتنه‌انگیز (همان: ۳۷ و ۳۸)

معزولی به نزد خردمندان بهتر که مشغولی (همان: ۵۰)

هر چه نباید دل بستگی را نشاید (همان: ۳۳)

نه هر چه به قامت مهتر به قیمت بهتر (همان: ۳۹)

آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است (همان: ۵۲)

۶.۵. استفاده از طنز

طنز در اصطلاح ادبی به نوع خاصی از آثار منظوم یا منثور ادبی اطلاق شده که اشتباهات یا جنبه‌های نامطلوب رفتار بشری، فسادهای اجتماعی، سیاسی و یا تفکرات فلسفی را به شیوه‌ای خنده‌دار به چالش می‌کشد (نک. اصلانی، ۱۳۸۵: ۱۴۰). فروید طنز را اجتماعی‌ترین فعالیت روانی می‌داند که همیشه محتاج نگرش سوم است تا آن را درک کند؛ چون هیچ‌کس طنز را برای خودش به‌وجود نمی‌آورد. وی همچنین معتقد است طنز باید معترض باشد و فقط زمانی به نتیجه می‌رسد که با

تمایلات مخالف برخورد کند (نک. همان: ۱۴۲). زبان بخش مهمی از ضرب‌المثل‌ها زبان طنز است. نکته مهم در باره طنز این است که «طنز همواره مستلزم قدرت و ایجاز در نکته‌پردازی است» (پلارد، ۱۳۸۶: ۱۳) و همین «قدرت نکته‌پردازی» طنزهای سعدی را هم جذاب و هم برنده ساخته است؛ اما از آن‌جا که «واقعیت جهان خارج در زبان طنز یا با "بزرگ‌نمایی" همراه است و یا با "کوچک‌نمایی"» (صفوی، ۱۳۹۴: ۲۶)، با قرار گرفتن این مثل‌واره‌ها در آخر سخن یا حکایت، این بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی تأکید بیشتری می‌یابد. نیز از آن‌جا که سعدی «حماقت‌ها و سفاهت‌ها را در قیاس با خردمندی آشکار می‌کند» (داوری اردکانی، ۱۳۹۵: ۴۳)، با وارد آوردن ضربه حماقت و سفاهت به مخاطب در مقام حذف‌کننده قرار می‌گیرد؛ چنان‌که وقتی می‌گوید:

گر تو قرآن بر این نمط خوانی ببری رونق مسلمانی (همان: ۱۲۷)

با این ریشخند برنده می‌تواند نظر خود را مبنی بر ناخوش‌آوازی قاری مورد نظر، بطور کامل القا کند، به گونه‌ای که هیچ صدای مخالفی از کسی شنیده نشود. نیز وقتی می‌گوید:

خانه از پای‌بست ویران است خواجه در بند نقش ایوان است (همان: ۱۴۸)

با بی‌اهمیت جلوه‌دادن نظر ارائه‌شده در باره چیزی یا کسی آن را چنان سرکوب ریشخند می‌کند که قدرت هیچ نظر مخالف یا دفاعی را باقی نمی‌گذارد و یا وقتی می‌گوید:

برو شکر کن چون به خر بر نه‌ای که آخر بنی آدمی خر نه‌ای (همان: ۳۷۱)

با این گفتار طنزآمیز زبان اعتراض مخاطب را نسبت به نابسامانی وضع خود می‌بندد و با این القا که ممکن بود وضع از این هم برایت بدتر باشد، او را به سکوت می‌کشاند. نمونه‌های زیر نیز از همین دست است:

یکی بر سر شاخ بن می‌برید (همان: ۲۳۰)

ولیکن قلم در کف دشمن است (همان: ۲۱۹)

۷.۵. تحقیر کردن

«تحقیر» عبارت از «انجام عمل یا نشان دادن حالتی برای کم‌ارزش نشان دادن یا کوچک شمردن کسی یا چیزی» (سخن، ۱۳۸۱) است. به عقیده آدلر انسان با تصور «خودارزشمندی» زندگی می‌کند؛ از این‌رو از موقعیت‌های کهنتری پرهیز می‌کند (نک. صادقی فسایی و نیکدل، ۱۳۹۴: ۴۲). «قربانی تحقیر در شرایطی قرار می‌گیرد که احساس می‌کند کوچک شمرده شده و به شأن، شخصیت و غرور وی لطمه وارد شده است» (همان). گاه ممکن است هدف از کاربرد ضرب‌المثل تحقیر دیگران

باشد. این «دیگران» هم می‌تواند مخاطب اصلی سخن باشد و هم تیپ‌های انسانی خاصی که در ساختار ضرب‌المثل مورد استفاده قرار گرفته‌اند. سعدی نیز وقتی سخن خود را مثل‌واره می‌سازد ممکن است دانسته یا نادانسته دیگران را تحقیر کند و با این کار مجال دفاع را از آن‌ها بگیرد و آنان را حذف کند. به‌عنوان مثال وقتی می‌گوید:

امیدوار بود آدمی به خیر کسان مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان (همان: ۱۲۵)

در عین این که مخاطب را تحقیر می‌کند که بهترین کاری که از او انتظار می‌رود شر نرساندن است، نه خوبی کردن؛ او را هم از جرگه «آدم‌ها» خارج می‌کند و یا وقتی می‌گوید:

بهایم خموشند گویا بشر زبان بسته بهتر که گویا به شر (همان: ۳۴۵)

مخاطب را از این که ممکن است سخنش شری به پا کند و در آن صورت از چارپایان پست‌تر خواهد بود، به سکوت می‌کشاند.

اما گاه این تحقیر دامن کسانی را هم می‌گیرد که نقشی در آنچه هستند، نداشته‌اند؛ کسانی مانند زنان، افراد دوجنسیتی که از آن‌ها به‌عنوان مخنث یاد می‌شود و افراد زشت‌چهره؛ چنان که وقتی می‌گوید:

زن از مرد موذی به بسیار به سگ از مردم مردم‌آزار به (همان: ۲۴۰)

گرچه در ظاهر هدف بیان یک نکته اخلاقی یعنی مردم‌آزاری نکردن است، اما نگاه تحقیرآمیز او (و به تبع آن جامعه) را هم نسبت به زن نشان می‌دهد: زن به‌عنوان آنچه امروز «شهروند درجه دو» خوانده می‌شود، فقط می‌تواند از مرد موذی بهتر باشد و البته با مصراع دوم زن در لفافه به سگ تشبیه می‌شود. نیز وقتی می‌گوید:

مخنث به از مرد شمشیرزن که روز و غا سر بتابد چو زن (همان: ۷۵)

علاوه بر تحقیر شمشیرزنی که به دلایل خودش، از جنگ سرتابانده است، در لفافه «مخنث» و «زن» را هم تحقیر کرده و احساس بی‌کفایتی، ناقص بودن در آفرینش و... را هم در آن‌ها ایجاد کرده و در عین حال فرصت هرگونه دفاعی را هم از آن‌ها گرفته است. همچنین است وقتی می‌گوید:

شوی زن زشت‌روی، نابینا به (همان: ۹۶) علاوه بر تحقیر مردی که همسر نازیبا نصیبش شده، در زنی که بهره‌چندانی از زیبایی نبرده هم احساس حقارت ایجاد کرده است. نمونه زیر نیز از همین دست است:

زشت باشد دبیقی و دیبا که بود بر عروس نازیبا^۳ (همان: ۹۶)

۵.۸. تشبیه به حیوانات

در ادب فارسی به جز حیوانات خاصی مانند شیر که مظهر شجاعت و بلبل که مظهر خوش‌گویی و آوازخوانی تلقی می‌شوند، تشبیه انسان‌ها به دیگر حیوانات معمولاً به قصد تحقیر صورت می‌گیرد. تشبیه عملکردهای نابجا به رفتار حیوانات در برخی از ضرب‌المثل‌ها نیز به همین منظور است. سعدی هم در مثل‌واره‌های خود این شگرد را به کار می‌گیرد و با تشبیه رفتاری که نمی‌پسندد به رفتار حیوانات هم نظر خود را تحمیل می‌کند و هم با تحقیر رفتار مورد نظر جایی برای مکالمه نمی‌گذارد و دیگری را حذف می‌کند. به‌عنوان مثال وقتی می‌گوید:

شتر را چو شور طرب در سر است اگر آدمی را نباشد خراست (همان: ۲۹۳)

مجال گفتگو در باره این که ممکن است زندگی شخصی و یا روحيات کسی امکان شور و نشاط را برای او باقی نگذاشته باشد، از دیگران می‌گیرد. نکته مهم در این مورد این است که در تشبیه به حیوانات، مخاطب به سرعت آن را در ذهن خود تصور می‌کند و به عبارت دیگر ضرب‌المثل حالت «تصویری» می‌یابد که طبعاً ضربه آن کوبنده‌تر است؛ از این رو مخاطب قدرت هرگونه مجادله را از دست می‌دهد؛ چنان که با گفتن:

سر گرگ هم باید اول برید نه چون گوسفندان مردم درید (همان: ۴۳)

تصویر گرگی که گوسفندان را می‌درد، آن قدر مؤثر است که می‌تواند قدرت اندیشه مخالف را از مخاطب سلب کند و او را وادار به مجازات بی‌تأمل فردی خاطی یا سکوت در برابر مجازات کسی کند. نیز وقتی می‌گوید:

نیاید نکوکاری از بدرگان محال است دوزندگی از سگان (همان: ۳۲۸)

تصویر خنده‌دار و محال «دوزندگی سگان» در ذهن مخاطب به سرعت نقش می‌بندد و او را قانع می‌کند که کسی که بدذات است نمی‌تواند نیکی کند، بنابراین بی‌هیچ نظر مخالفی نیکوکاری فردی که به سگ تشبیه شده را رد می‌کند و هیچ احتمال دیگری (مثلاً تغییر اخلاق و ...) را درباره وی به ذهن نمی‌آورد. نمونه‌های زیر را هم می‌توان از همین دست انگاشت:

نه منعم به مال از کسی بهترست خراجل اطلس پوشد خراست (همان: ۱۲۰)

گر به محروم اگر پر داشتی تخم گنجشک از جهان برداشتی (همان: ۸۵۲)

سگ به دریای هفتگانه بشوی که چو تر شد پلیدتر باشد (همان: ۱۵۳)

خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد (همان)

نتابد سگ صید روی از پلنگ
ز روبه رمد شیر نادیده جنگ (همان: ۷۵)

گاه نیز این تشبیه از طریق استفهام مجازی با هدف توییح و ملامت (نک. شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۶) انجام می‌شود؛ چنان‌که وقتی می‌گوید:

سگ آخر که باشد که خوانش نهند؟ بفرمای تا استخوانش دهند (همان: ۲۲۷)

توان مخالفت درباره نیکی نکردن به کسی که از نظر او جایگاه پستی دارد و از این جهت به سگ تشبیه شده است را می‌گیرد.

۶. نتیجه‌گیری

دو ویژگی مهم ضرب‌المثل که تا به حال به آن توجه نشده، «حرف آخر بودن» آن و «فقدان گفتگومندی» در آن است که منجر به حذف «دیگری» می‌شود. در *گلستان* و *بوستان* هم توجه به «دیگری» را می‌توان مشاهده کرد و هم حذف «دیگری» را. در حکایت‌های بلندتر این دو کتاب که مجال سخن فراخ‌تر است، حکایات گفتگومحور (در *بوستان* بیشتر و در *گلستان* کمتر) دیده می‌شود؛ اما در آن‌جا که سعدی برای تأثیرگذاری بیشتر کلامش، آن را به ضرب‌المثل نزدیک کرده و «مثل‌واره» ساخته است، حذف «دیگری» کاملاً نمود دارد. در این مقاله با بررسی نمونه‌هایی از مثل‌واره‌های سعدی در *گلستان* و *بوستان*، کارکردهای منفی آن‌ها تحلیل شده است. بر این اساس این مثل‌واره‌ها با برتر نشانیدن گوینده، مخاطب را در مرحله‌ای پایین‌تر از او قرار می‌دهند و با اعمال قدرت کلامی بر وی، مجال اندیشیدن یا گفتگو درباره عکس معنای طرح‌شده را به وی نمی‌دهند. سعدی با این کار سعی در القای بیشتر نظرات خود به دیگران دارد؛ اما با استفاده از این ساختار، خواه‌ناخواه اقدام به حذف «دیگری» کرده است. این شیوه ممکن است با هنجارهای حاکم بر روزگار سعدی متناسب باشد و نتوان به دلیل آن بر سعدی خرده گرفت؛ اما با هنجارهای امروزی که بیشتر مشوق گفتگو و در نظر داشتن دیگری است، سازگار نمی‌آید. از این رو باید به کسانی که با متون حکمی و اخلاقی کهن پارسی‌آشنایند و در گفتار و نوشتار خود از مثل‌واره‌های آن‌ها استفاده می‌کنند، توصیه کرد مراقب کارکرد منفی این عبارات‌ها در جهت حذف دیگری باشند.

پی‌نوشت

۱. سه عامل دیگر عبارت‌اند از: «اوضاع سیاسی و اجتماعی»، «شخصیت فردی شاعر» و «سنت و میراث ادبی» (نک. پورنامداریان، ۱۳۸۸: ص ۳۶).
۲. بسیاری از ما این مصراع را به‌عنوان استدلالِ کسانی که امکانات مادی مناسبی ندارند و با انتقاد دیگران نسبت به افزایش ناموجه تعداد فرزندانشان روبرو می‌شوند، شنیده‌ایم.
۳. قدمای ما فکر می‌کرده‌اند که زیبایی یک امر ازلی و ابدی است، یعنی نسبیّت را در این امر در نظر نمی‌گرفته‌اند و فکر می‌کرده‌اند چیزی که زیباست برای همه و در همه شرایط یکسان زیبا شمرده می‌شود (نک. شفیعی کدکنی، ۱۳۹۷: ۱۷۳).

منابع

- ۱) ارسطو (۱۳۷۱)، فن خطابه؛ ترجمه پرخیده ملکی، چاپ اول، تهران: اقبال.
- ۲) افلاطون (۱۳۷۶)، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: خوارزمی.
- ۳) اکو، امیرتو (۱۳۷۳)، «زبان، قدرت، نیرو»، ترجمه بابک سید حسینی، ارغنون، شماره ۴، صص ۶۷-۸۲.
- ۴) پورنامداریان، تقی (۱۳۸۸)، در سایه آفتاب، چاپ سوم، تهران: سخن.
- ۵) توودروف، تزوتان (۱۳۷۷)، منطق گفتگویی، ترجمه داریوش کریمی، چاپ اول، تهران: مرکز.
- ۶) حقیقت سمنانی، محمدعلی (۱۳۷۴)، ضرب المثل های منظوم فارسی، چاپ اول، قم: نشر گزاره.
- ۷) داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۵)، «طنز و طیبت در سخن سعدی»، سعدی شناسی، شماره ۲۰، صص ۴۳-۶۰.
- ۸) ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۷)، «تفاوت کنایه و ضرب المثل»؛ پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره دهم، صص ۱۰۹-۱۳۳.
- ۹) _____ (۱۳۹۱)، «کاربرد ضرب المثل در شعر شاعران ایرانی»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا) سال ششم، شماره اول، پیاپی ۲۱، صص ۹۵-۱۲۲.
- ۱۰) _____ (۱۳۹۳)، «مثل وارگی، راز ماندگاری و جاودانگی کلام سعدی برای نسل امروز»، دوفصل نامه سعدی شناسی، شماره ۱۷.
- ۱۱) ذوالفقاری، محسن (۱۳۸۸)، «بررسی ضرب المثل های فارسی در دو سطح واژگانی و نحوی»، فنون ادبی، سال اول، شماره ۱، صص ۵۷-۸۰.
- ۱۲) زرین کمر، رضا و مرتضی محسنی (۱۳۹۶)؛ «تأثیر بافت بر هویت، بررسی رویکرد سعدی در مواجهه با دیگری در گلستان»؛ شعرپژوهی (بوستان ادب)، سال نهم، شماره ۴، صص ۷۷-۹۸.
- ۱۳) سارتر، ژان پل (۱۳۸۰)، انگریستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه مصطفی رحیمی، چاپ نهم، تهران: نیلوفر.
- ۱۴) سعدی، مصلح الدین (۱۳۸۶)، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی؛ چاپ چهاردهم، تهران: امیر کبیر.
- ۱۵) شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۷)؛ «جادوی مجاورت»، بخارا، شماره ۲؛ صص ۱۶-۲۶.
- ۱۶) _____ (۱۳۹۷)، این کیمیای هستی، ج ۳، چاپ سوم، تهران: سخن.
- ۱۷) شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، معانی، چاپ نخست از ویرایش دوم، تهران: میترا.
- ۱۸) صادقی فسایی، سهیلا و نرمین نیکدل (۱۳۹۴)؛ «مطالعه کیفی از نحوه درک و تصور کنشگران از مصادیق تحقیر اجتماعی»، جامعه شناسی کاربردی، شماره ۵۸، صص ۴۱-۵۸.
- ۱۹) صفوی، کورش (۱۳۹۴)، از زبان شناسی به ادبیات، چاپ پنجم، تهران: اندیشه.

- ۲۰) غلامحسین زاده، غریب‌رضا (۱۳۸۷)؛ «حضور دو دنیای تک‌صدا و چندصدا در اشعار حافظ: خوانشی در پرتو منطق مکالمه باختین»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۷؛ صص ۲۳۵-۲۵۶.
- ۲۱) کادن، جان آنتونی (۱۳۸۰)، فرهنگ ادبیات و نقد، ترجمه کاظم فیروزمند؛ تهران: شادگان.
- ۲۲) گرجی، مصطفی و یحیی نورالدینی اقدم (۱۳۹۵)، «تحلیل گفتگوی موسی و شبان در مثنوی بر مبنای تئوری منطق گفتگویی باختین»، فصل‌نامه علمی پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی، دوره هفتم، شماره ۲۷، صص ۱۱-۳۳.
- ۲۳) نجومیان، امیرعلی (۱۳۸۶)، «مفهوم دیگری در اندیشه دریدا»؛ همایش ادبیات تطبیقی خودی از نگاه دیگری، دانشگاه تهران، دوره چهارم، صص ۲۱۵-۲۲۶.
- ۲۴) هالکوئیست، جیمز ام (۱۳۷۹)؛ دانشنامه نویسندگان روس، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر نی.
- ۲۵) هوسرل، ادوموند (۱۳۸۱) تأملات دکارتی: مقدمه‌ای بر پدیده‌شناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ سوم، تهران: نی.
- ۲۶) یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۶)؛ دیداری با اهل قلم؛ چاپ دوم، تهران: علمی.